

**Review and analysis of political conduct of Ayatollah Haji Agha Hossein Qomi during Reza Shah's Regime**

Hamid Karamipour<sup>1</sup>  
Reza Mokhtari Esfahani<sup>2</sup>  
Morteza Mirdar<sup>3</sup>

Received: 6 April 2023  
Reception: 23 June 2023

The political conduct denotes actions and reactions exhibited by an individual toward official polices based on his/her social class and ideology on which it is focused in this paper. Analysis on political conduct taken by Shiite scholars in various eras may present a relatively clear image of their political doctrine versus monarchical institution. Ayatollah Haji Agha Hossein Tabatabaei Qomi is one of these Islamic clerics, who have been leaders in Mashhad ancient seminary. His religious influence and authority has been also spread to Tehran and many other regions as well, of course. Review of short-term confrontation of Ayatollah Qomi to some of policies of Pahlavi I regime, as one of the highest religious officials in Islamic clerical institution, will prepare well ground for conducting study on reaction taken by Islamic jurists to political-cultural activities at this period. This paper intends to indicate his political reactions and behavior versus policies in Reza Shah's era in addition to review briefly academic biography of Ayatollah Qomi. This paper aims to give answer to this question that if Ayatollah The political conduct denotes actions and reactions exhibited by an individual toward official polices based on his/her social class and ideology on which it is focused in this paper. Analysis on political conduct taken by Shiite scholars in various eras may present a relatively clear image of their political doctrine versus monarchical institution. Ayatollah Haji Agha Hossein Tabatabaei Qomi is one of these Islamic clerics, who have been leader in Mashhad ancient seminary

**Keywords:** Tabatabaei Qomi, Pahlavi Monarchy, Political Doctrine of Shiite Jurists.

---

1. Associate Professor Department of History, University of Tehran. [karamipour@ut.ac.ir](mailto:karamipour@ut.ac.ir)  
2. Contemporary History Researcher. [Reza\\_mokhtari\\_7@yahoo.com](mailto:Reza_mokhtari_7@yahoo.com)  
3. Researcher of the Islamic Revolution Documentation Center.

**بررسی و تحلیل رفتار سیاسی آیت الله حاج آقا حسین قمی در دوره رضا شاه**

حمید کرمی پور<sup>۱</sup>  
دریافت: ۱۴۰۱/۱/۱۷

رضا مختاری اصفهانی<sup>۲</sup>  
پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲

مرتضی میردار<sup>۳</sup>

**چکیده**

رفتار سیاسی به معنای کنش و واکنش‌هایی که فرد بر مبنای پایگاه طبقاتی، اجتماعی و عقیدتی خود در مقابل سیاست‌های رسمی ابراز می‌کند، در این مقاله مورد تأکید است. بررسی رفتار سیاسی مراجع شیعه در برهه‌های مختلف می‌تواند تصویری نسبتاً روشن از اندیشه سیاسی آنان در قبال نهاد سلطنت ارائه دهد. از جمله این مراجع، آیت‌الله حاج‌آقا حسین طباطبایی قمی است که در حوزه کهن مشهد ریاست و زعامت داشت. نفوذ و اعتبار مذهبی وی البته به تهران و بسیاری از مناطق دیگر نیز سرایت کرده بود. بررسی رویارویی کوتاه‌مدت آیت‌الله قمی به‌عنوان یکی از عالی‌ترین مقام‌های دینی نهاد روحانیت با برخی سیاست‌های پهلوی اول زمینه مناسبی برای مطالعه عکس‌العمل فقیهان در برابر فعالیت‌های سیاسی-فرهنگی این دوره را فراهم خواهد ساخت. این مقاله بر آن است ضمن بررسی اجمالی زندگی تحصیلی آیت‌الله قمی، واکنش‌ها و رفتار سیاسی وی را در قبال سیاست‌های دوره رضاشاه بنمایاند. این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که آیت‌الله قمی در رفتار سیاسی خود با اساس سلطنت رضاشاه مخالفت داشته یا این که همچون فقهای دور قاجار رویکردی توأم با احتیاط و دوراندیشی داشته است؛ سلسله‌ای که شاهانش خود را پادشاه شیعه دانسته و بر این مبنا حمایت فقیهان شیعه را با خود داشت. حمایتی که به دو مؤلفه ارشاد و

1. karamipour@ut.ac.ir

2. Reza\_mokhtari\_7@yahoo.com

3. Dr.mirdar@gmail.com

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران.

۲. پژوهشگر تاریخ معاصر ایران.

۳. پژوهشگر مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

انتقاد شناخته می‌شد. در واقع این بررسی نشان می‌دهد قمی به سنت همیشگی فقهای شیعه، یعنی ارشاد و انتقاد عمل می‌کرد و حتی اعتراض وی به تغییر کلاه پهلوی به شاپو بر مبنای این سنت، ملایم بود. آنچه هم در گوهرشاد رخ داد، خارج از کنترل وی بود. روش پژوهش حاضر تفسیری- کیفی بوده است. در این روش با تکیه بر منابع اسنادی و کتابخانه‌ای سعی شده روایاتی که بعد از واقعه برساخته شده‌اند، نقد و گاه رد شوند. از همین رو اتکای اصلی در این تحقیق بیشتر بر اسناد است نه روایات پسینی که بیشتر ایدئولوژیک و احساسی هستند.

**واژگان کلیدی:** طباطبایی قمی، سلطنت پهلوی، اندیشه سیاسی فقهای شیعه.

## مقدمه

آیت‌الله سید حسین طباطبایی قمی از جمله مراجع تقلید شیعه است که به‌عنوان مرجعیت عامه جهان تشیع دست‌یافت. او دوران تحصیل علوم دینی خود را در دور پرآشوب و اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه و دور انقلاب مشروطه گذراند. از همین رو استادانی در دو طیف مشروطه و مخالفان آن داشت. اما سیره و رفتار سیاسی او بیشتر از استادانش میرزا حسن شیرازی و میرزا محمدتقی شیرازی الگو پذیرفته بود؛ سیره‌ای که می‌توان نام مکتب سامرا بر آن نهاد. مکتب سامرا برخلاف مکتب نجف بیشتر به سلطه مادی و معنوی بیگانگان حساسیت داشت تا آنجا که مرجعی غیرسیاسی همچون میرزای شیرازی اول در قبال واگذاری امتیاز انحصار توتون و تنباکو واکنش نشان داد. این طیف از عالمان دینی اما در مقابل استبداد سلطنتی حساسیت کمتری داشتند. چنین سیره و رفتاری را در اقدامات و واکنش‌های آیت‌الله قمی می‌توان سراغ گرفت. این مرجع تقلید اگرچه بیشتر به واقعه مسجد گوهرشاد در دور رضاشاه شناخته می‌شود، اما در مقابل سلطنت رضاشاه موضعی ارشادی و انتقادی داشت و این موضع کمتر نشانی از اعتراض و واکنش منفی داشت. او حتی در واقعه گوهرشاد رنج سفر به تهران را به جان خرید تا دغدغه‌های خود را مستقیماً به گوش شاه برساند، اما از جانب دربار روی باز و آغوش گشوده ندید. نهایت هم پس از سرکوب معترضان در مشهد به جهت جلوگیری از بازگشتش از تهران به این شهر، به‌ناچار از ایران مهاجرت کرد. این صفحه آخر از رفتار سیاسی آیت‌الله در دور رضاشاه موجب شد پس از شهریور بیست و به‌هنگام سفر او به ایران از جانب مذهب‌یون سیاسی به‌عنوان نمادی در مبارزه با سلطنت رضاشاه معرفی شود. این گزارش در واقع روایتی پسینی از رفتار آیت‌الله قمی در دور رضاشاه بود. روایتی که سعی داشت آیت‌الله را بیشتر مرجعی سیاسی معرفی کند. درحالی‌که بررسی زندگی و رفتار سیاسی وی از منابع اولیه به‌ویژه اسناد و مکاتبات او با مقامات حکومتی در آن برهه حکایت از سیره سیاسی آیت‌الله قمی مبتنی بر ارشاد و انتقاد دارد.

## ۱. یافته‌های تحقیق

آیت‌الله قمی برخلاف آنچه در روایات پسینی آمده، رفتار سیاسی مبتنی بر مکتب سامرا داشت. در این رفتار سیاسی قمی سعی داشت با انتقاد و ارشاد، فاصله خود را از نهاد سلطنت

حفظ کند. این رویه میراثی بود که قمی از استادانش، دو میرزای شیرازی، داشت. در این تحقیق تنها به ماجرای گوهرشاد بسنده نشده و تصویری تک‌بعدی از قمی ارائه نگردیده است.

### ۱-۱. خاستگاه خانوادگی و تحصیلی

سید حسین طباطبایی قمی در ۲۸ رجب ۱۲۸۲ هجری قمری برابر با ۲۶ آذر ۱۲۴۴ خورشیدی در شهر قم دیده به جهان گشود. خاندان طباطبایی از سادات حسنی هستند که نسبت به امام دوم شیعیان می‌رسانند. سید حسین نیز با ۲۷ واسطه از امام حسن مجتبی (ع) نسب می‌برد. خاندان سید حسین از سادات طباطبایی زواره بودند که به قم مهاجرت کرده بودند. سید محمود، پدر سید حسین، از ملاکان بزرگ قم بود که «تیمچه بزرگ» در بازار بزرگ این شهر از او به یادگار است. (عمادزاده، جلوه، ش ۶ و ۷: ۲۴۸)

فرزندان سید محمود، اما برخلاف پدر نه به تجارت که به کار شریعت روی آوردند. سید ابوالقاسم، سید احمد، سید ابراهیم و سید فخرالدین همچون سید حسین به کسوت روحانیت در آمدند. سید حسین تحصیل علوم دینی را با فراگیری علوم و ادبیات عرب همچون نحو و صرف و منطق در زادگاهش آغاز کرد. در جوانی دو سفر زیارتی انجام داد. اولی، به عراق بود و دومی، در سال ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ ه.ق به قصد زیارت کعبه صورت گرفت. بعد از سفر دوم بود که در عراق رحل اقامت افکند. در اقامت این دوره مدتی در سامرا در درس میرزا محمدحسن شیرازی، صاحب فتوای تحریم تنباکو، حاضر شد. (امین، ۱۴۰۳، ج ۶: ۱۶۹)

همچنین در نجف اشرف از شاگردان آخوند ملامحمدکاظم خراسانی، صاحب کفایه‌الاصول، و آیت‌الله سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، صاحب عروه‌الوثقی، بود. (رحیمی، ۱۳۳۹: ۱۵۲).

آیت‌الله حاج آقا حسین طباطبایی قمی از پی سال‌ها تلمذ در نزد فقیهان متعدد در خطه مهم خراسان به مرجعیت دینی رسید، خطه‌ای که به جهت میراث تاریخی و مذهبی خود از اهمیت خاصی برخوردار بود و هم این‌که به جهت مجاورت با مرزهای روسیه از نگاه مرکز نشینان هر تحرکی در آن می‌توانست مسأله‌ساز شود.

## ۲-۱. سیاست ارشاد و انتقاد در قبال سیاست‌های داخلی و خارجی

فقیهان در ابتدای اجرای سیاست‌های عرفی و نیز بعضاً ضد مذهبی رضاشاه سیاست روشن و منسجمی در پیش نگرفتند و البته این وضعیت تا پایان دوره پهلوی اول هم ادامه یافت. اگرچه سلطنت پهلوی در پرتو نهادها و سازمان‌های نظامی و انتظامی خود برنامه‌های فرهنگی و اجتماعی را پیش می‌برد؛ اما اگر حوزه‌های علمیه چه به لحاظ ساختار و تشکیلات و چه از جنبه آموزشی با اصول و شیوه‌های جدید آشنا بودند، تا حدود زیادی از نتایج این سیاست‌ها کاسته می‌شد.

رویکرد فقها در برابر سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی رضاشاه که به عرفی سازی جامعه معروف شده است، در یک ارزیابی کلی در سه دسته صورت بندی می‌شود: مقاومت، سکوت، ارشاد و انتقاد. به جز بارقه‌هایی، بیشتر فقها، اما مقاومت و مخالفت با رضاشاه را به جهت نتایج نامطلوبی که بر نهاد روحانیت و به طور کلی نهاد دین تصور می‌کردند، صلاح ندانسته و هر یک به اقتضای منطقه‌ای که در آن می‌زیستند و یا شرایطی که در آن قرار داشتند، سبک و شیوه خاصی در پیش گرفتند.

رفتار آیت‌الله حاج آقا حسین قمی در قبال سلطنت رضاشاه رفتاری ارشادگونه همراه با انتقاد و اعتراض است. او به عنوان مجتهدی مورد اقبال عامه در خطه خراسان نمی‌توانست با بی‌اعتنایی حکومت مواجه شود. از همین رو در برهه‌های مختلف توصیه‌هایش شنیده می‌شد و در گزارش‌های کارگزاران دولتی از رفتارهای اجتماعی و سیاسی وی نوشته می‌شد. هر چند ممکن بود توصیه‌هایش در عمل مغفول بماند. آیت‌الله هم در موقعیت‌های گوناگون سعی می‌کرد نقطه نظراتش را به سمع و نظر دولتی‌ها برساند. چون سخنانش ناشنیده می‌ماند، اعتراض در پیش می‌گرفت. آنچه در سیره سیاسی حاج آقا حسین جالب توجه است، همراهی او با فقهای مشهد است. فقیهان این شهر در قبال موضوعات گوناگون موضع‌گیری جمعی داشته و کمتر نامه‌ای از جانب آنان به مقامات حکومتی است که به صورت فردی نگاشته شده باشد. همین اتحاد و اتفاق موجب شده بود دولتی‌ها به حوزه علمیه مشهد به صورت یک واحد یکپارچه نگریده و برای ایجاد گسست در آن راه‌حل‌هایی ارائه دهند.

قمی میراث‌دار مکتب سامرا بود. مکتبی که بایستی به دو مرجع شیعی، میرزا حسن و

میرزا محمدتقی شیرازی، آن را شناخت. در این مکتب به سلطه بیگانه حساسیت بیشتری وجود داشت تا استبداد داخلی. بر این مبنا میرزا برخلاف استادش، شیخ مرتضی انصاری، در ماجرای رژی به صحنه آمد و شاه شیعه را نسبت به حفظ کیان مذهب تشیع انداز داد. میرزا محمدتقی شیرازی هم که در ماجرای مشروطه فعالیتی نداشت، در مقابله با اشغالگران انگلیسی در عراق فعالانه وارد شد. به نظر می‌رسد حاج آقا حسین قمی نیز بر نهج دو استادش عمل می‌کرده است. اگر به زمان به قدرت رسیدن رضاشاه هم توجه شود، از رفتار قمی می‌توان درک بهتری داشت. برآمدن سلطنت سنی فیصل در عراق که همراه با سرکوب شیعیان بود و همچنین کُرّ و فر و هابیون در سرزمین حجاز که خصمانه بر عقاید شیعی می‌تاختند، در کنار تأسیس جمهوری غیرمذهبی در ترکیه به جانشینی خلافت مذهبی عثمانی رخدادهایی بود که در سرزمین‌های اسلامی مجاور ایران رخ داده بود. از همه مهم‌تر، در مرزهای شمالی ایران جمهوری مارکسیستی ایجاد شده بود، مرامی که وعده جامعه آرمانی را فارغ از عقاید مذهبی سر می‌داد؛ وعده‌هایی که جامعه ایران را نیز هدف قرار داده بود؛ بنابراین موضع مکتب سامرا در برابر چنین اوضاعی حمایت از دولت و موضع ارشادی در مقابل کج‌روی‌ها بود، البته این حمایت نه به معنای تأیید ظاهری که در سکوت تجلی می‌یافت. همچنین این نکته را نباید از نظر دور داشت که موضع‌گیری‌ها و رفتار سیاسی آیت‌الله قمی را علاوه بر پیروی از مکتب سامرا، بایستی در مقتضیات زمانی و تحولات پس از مشروطه دید. دغدغه امور مذهبی و ظواهر آن از جمله ویژگی‌هایی است که در سیره آیت‌الله مشاهده می‌شود. بر همین مبنا گاهی موضع ارشادی وی به اعتراض منجر می‌شد.

اعتراض او به همراه فقهای مشهد به فعالیت‌های هیئت تبشیری آمریکایی در مشهد در اسفند ۱۳۰۱ این جنبه از رفتار اجتماعی و سیاسی او را به نمایش گذاشت. ماجرا از این قرار بود که یک هیئت مذهبی آمریکایی که در ترویج و تبلیغ مسیحیت می‌کوشید، زمینی وسیع در نزدیکی حرم علی‌بن‌موسی‌الرضا (ع) واقع در پشت مقبره نادرشاه افشار خریداری کرد. آنان بنا داشتند در این ملک که گویا از اراضی وقف بود، تأسیسات عمومی همچون مدرسه، بیمارستان و کلیسا ایجاد کنند. اقدامی که با اعتراض فقهای مشهد مواجه و آنان را به تشکیل جلساتی در ختنی کردن این اقدام واداشت (آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ش ۸-۱۶-۹-۱۳۰۲). نکته جالب آن‌که حاج آقا حسین و همگانش برای رساندن

اعتراض خود به گوش دولت به رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ، نامه نوشتند. به نظر می‌رسد این نامه‌نگاری به آن جهت بوده که وزیر جنگ قدرتمندترین وزیر کابینه‌های پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بوده که با تغییر دولت‌ها همچنان در سمت خود باقی می‌ماند. همچنین امیر لشکر شرق که نماینده وزارت جنگ بود، از رئیس ایالت و حاکم شهر قدرتمندتر بود. از همین رو رضاخان خطاب اعتراض فقیهان مشهد قرار گرفت. آنان در تلگرام خود اقدام هیئت تبشیری آمریکایی را «تقویت کفر و تضعیف اسلام» دانستند و از او خواستند «از پیشرفت این مقصود فتنه‌خیز جلوگیری» نماید (بهبودی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۶۹۶). وزیر جنگ هم به حسین خزاعی، امیر لشکر شرق، مأموریت داد موضوع را پیگیری کند. باآنکه نظر خزاعی بر جلوگیری از اقدام آمریکایی‌ها بود (بهبودی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۰۸). رضاخان اما بر کناره‌گیری وزارت جنگ از آن تأکید داشت و فقها را به «رئیس دولت» حواله داد (بهبودی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۱۶). قمی که نمایندگی فقیهان مشهد را در پیگیری موضوع داشت، مصرّ به دریافت پاسخ از جانب وزیر جنگ بود. (بهبودی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۶۹) او و محمد آیت‌الله زاده خراسانی از وزارت امور خارجه هم انتظار داشتند «بساط این هیئت تبشیری» در مشهد برچیده شود (آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی...، ش ۱۰۳-۲-۲۹-۱۳۰۲). فقیهان مقیم ارض اقدس تنها به نامه‌های اعتراضی به دولتی‌ها و استمداد از آن‌ها بسنده نکردند، بلکه سعی کردند با ارسال تلگراف به فقهای دیگر بلاد، آنان را نیز با خود همراه سازند. بر این اساس تلگراف‌هایی به حاج میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی (بهبودی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۰۶) و حاجی میرزا صادق و فقهای تبریز (بهبودی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۲۱) ارسال کردند. نکته آن‌که حکام نظامی این شهرها از پیوستن فقهای اردبیل و تبریز به نهضت اعتراضی فقیهان مشهد جلوگیری کردند. امیر لشکر شمال غرب از وزیر جنگ خواست که به وزیر پست و تلگراف امر کند «به رئیس تلگرافخانه اردبیل دستور دهند این قبیل مخابرات را به مقصد نرسانده و انتشار ندهند» (بهبودی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۱۶).

حاکم نظامی آذربایجان هم از اقدام خود در جلوگیری از همراهی فقهای تبریز با اعتراض فقیهان مشهد خبر داد (بهبودی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۷۲۴). در مقابل، قمی به همراه آیات شاهرودی و کاظمینی سعی کرد شخصاً اقدام کرده و با برپایی اجتماع اعتراضی مانع ادامه فعالیت آمریکایی‌ها شوند. تصمیمی که با پادرمیانی مقرب السلطنه، کفیل ایالت، به اجرا درنیامد. فقها

اما هشدار دادند «اگر جلوگیری نشود، اقدام به قیام خواهند کرد.» از همین رو مقرب السلطنه درباره عواقب اقدامات هیئت تبشیری آمریکایی به وزارت امور خارجه هشدار داد (آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی...، ش ۱۶-۹-۱۳۰۲). تهدید فقیهان خراسان نتیجه داد. به طوری که در هجدهم شهریورماه ۱۳۰۲ در مکاتبه‌ای میان وزارت داخله با وزارت خارجه از تقاضای دکتر وارت، نماینده هیئت تبشیری آمریکا در مشهد، برای شروع ساخت و ساز مؤسساتشان ذکر شده است. بر مبنای گزارش وزارت داخله که از تجدید اعتراضات نگران بود، شروع فعالیت را منوط به این کرد که «کاملاً رفع محظورات گذشته شده و اظهارات تهییج‌آمیزی از طرف آقایان [علما] و طبقات مردم» نشود (آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی...، ش ۲-۱-۵۶-۱۳۰۲).

از دیگر اقدامات آیت‌الله قمی و فقیهان خراسان در این دوره که نشان از حساسیت او به سلطه بیگانه دارد، برگزاری اجتماعی اعتراضی نسبت به رفتار حکومت دست‌نشانده انگلستان در عراق با فقهای شیعه است. او در گزارش‌های منابع انگلیسی به‌عنوان «رهبر تظاهرکنندگان» نام برده شده است. در این اجتماع که در هفدهم مردادماه ۱۳۰۲ برگزار شد، تمامی طبقات شهر مشهد حضور داشتند (بهبودی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۶۵). یک سال و اندی پس‌از این وقایع، آیت‌الله قمی در زمستان ۱۳۰۳ به عتبات عالیات سفر کرد. در این زمان فقهای مهاجر عراق، آیات اصفهانی و نائینی، که به ایران آمده بودند، با تغییر رویه سلطنت سنی عراق به این کشور بازگشته بودند. در دوره مورد بحث رخدادهای ایران بیشتر موجب نگرانی فقیهان شیعه بود. برخی سخنان و اقدامات چند تن از سیاسیون غیرمذهبی نزدیک به رضاخان و برخی رجال زرتشتی مانند شاپور جی بر نگرانی‌های مذهبیون دامن می‌زدند. بی‌جهت نبود که آیت‌الله قمی در این سفر سعی کرد همگنانش در عراق را از حکومت آینده در ایران بیم دهد. محمدحسن بدیع، کنسول ایران در بصره، در گزارش از اقدامات وی چنین روایت می‌کند: «از قرار مسموع، مشارالیه از طرف آقای حاجی میرزا محمدآباد آیت‌الله‌زاده خراسانی آمده و مشغول تهییج و تسمیم افکار علما است... و به طبقات اهل علم گفته است دولت می‌خواهد آیین زردشتی را در مملکت رواج و مذهب اسلام را ضعیف نماید.» (آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی...، ش ۲۰۱-۲-۵۲-۱۳۰۳) چندی پس‌از این سفر، در آبان‌ماه ۱۳۰۴ مجلس پنجم شورای ملی رأی به تغییر سلطنت داد، مصوبه‌ای که مقدمه سلطنت رضاخان بود.

آیت‌الله در دور سلطنت رضاشاه هم سیره خود را ترک نکرد. او در آنجایی که امور مذهبی و اعتقادات دینی نادیده انگاشته می‌شد، اعتراض خود را آشکار می‌ساخت. از آن جمله می‌توان به سفر رضاشاه در اوایل سلطنتش (مرداد ۱۳۰۵).

شاه که برای فرو خواباندن غائله خراسان و همچنین در واکنش به رفتارهای جان محمدخان، فرمانده لشکر شرق، به آن خطه سفر کرده بود، به مشهد وارد شد. ورود شاه مصادف با ایام عزاداری خامس آل عبا بود. فقها به‌ویژه آیت‌الله قمی به مخالفت با «چراغانی و تزئین» شهر به مناسبت ورود شاه درآمدند. هرچند شاه هم در میانه راه از استقبال نهی کرده بود، اما در عمل اتفاقی دیگر رخ داد. «برای ورود تجلیل به عمل آمد، چراغانی هم شد.» آیت‌الله قمی در اعتراض به این اقدام، با وجود حضور فقیهان درجه اول شهر همچون پسران آخوند ملامحمدکاظم خراسانی (آیت‌الله آقازاده و برادرش) و شیخ مرتضی آشتیانی، فرزند میرزا احسن آشتیانی، در مراسم استقبال در حرم رضوی، «حضور شاه» نیامد (سردار اسعد بختیاری، ۱۳۷۲: ۱۸۶-۱۸۷). اتفاقی که بعدها مورد گلایه دادور، والی خراسان و سیستان، قرار گرفت. (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار، شماره ۳۲۳۵).

با این همه، او سلطنت پهلوی اول را عاملی برای تنظیم مملکت می‌دانست. بر این مبنا مهم‌ترین انتظار فقهای مشهد و قمی از سلطنت پهلوی التزام به وعده‌های بود که رضاشاه پس از خلع قاجاریه داده بود؛ وعده «اجرای عملی احکام شرع مبین اسلام» (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۲۳۳) که رضاخان اولین وظیفه خود برشمرده بود، اینک در دوره سلطنتش محکی برای احراز شایستگی در کسوت پادشاه شیعه بود. بخشنامه دولت به امضای رئیس‌الوزرا، مهدیقلی هدایت، درباره منع امر به معروف و نهی از منکر در اول شهریور ۱۳۰۶ بهانه‌ای بود که فقهای مشهد رژیم را در این وعده به چالش بکشاند. هدایت هرچند به این وعده رضاشاه تمسک جسته بود، اما در مقابل، رفتار مذهب‌بیون در قالب «موعظه و نهی از منکرات و به بهانه تبلیغات مذهبی» را «خودسرانه» دانسته و این اقدامات را «نیات مفسدت کارانه و ماجراجویانه» خواند. به اعتقاد رئیس‌الوزرای سنت‌گرای رضاشاه، افرادی که «به نام حفظ دیانت و جلوگیری از منهیئت» رفتارها کرده و اظهاراتی بیان می‌دارند، «در جامعه القای نفاق و اختلاف» می‌کنند. او چنین رفتارهایی را خدشه به «وحدت ملی» اعلام کرده و با مدد از گفتمان مذهبی، افراد متنسک و متمسک به اصل امر به معروف و نهی از منکر را «در حکم مفسدین فی الارض»

خواند و ضمن وعده مجازات، زیان آنان را برای جامعه بیش از کسانی دانست که «صریحاً و مستقیماً بر ضد حکومت ملی قیام کرده باشند.» (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۱۳۷۹: ۲۴۰-۲۳۹) آیت‌الله قمی و همگنانش در حوزه علمیه مشهد اندکی بعد از این بخشنامه، در تلگرافی به هدایت، عملکرد حکومت در امور دینی را به نقد کشیدند. آنان ادعای دولت در انجام «اصول و فروع اسلامی» را به عنوان «اول و وظیفه خود» در حد «امور متوسطه» هم نمی‌دانستند که اگر چنین بود، «منکرات اسلامی» و منهیئت شرعی مملکت را فراموشی گرفت و یک‌مشت اشخاص بی‌علاقه به دیانت و مملکت که می‌توان گفت به سلطان اسلام هم علاقه ندارند، به این ترتیب جری نمی‌شدند. «فقه‌های خراسان ابراز شگفتی کرده بودند که در دوره «سلطنت پادشاه اسلام‌پناه» امر به معروف و نهی از منکر و «ابلاغت دیانتی» ممنوع، ولی «مبلغین ادیان منسوخه و مذاهب و مسالک مبتدعه» دارای آزادی تبلیغ هستند. آنان در پایان اظهار امیدواری کردند دولت خود به وظیفه‌اش در جلوگیری از «منکرات اسلامی» عمل کند تا دیگران مجبور به ورود در این حوزه نباشند. نکته مهم نامه آن که آیت‌الله قمی اولین امضاکننده آن و نام او پیش از فقیهانی چون آیات محمد آقازاده و میرزا احمد کفایی (فرزندان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی) آمده است (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۱۳۷۹: ۲۴۱-۲۴۰). در حالی که در بیشتر نامه‌ها و تلگراف‌هایی که مربوط به مسائل سیاست داخلی است، نام قمی در رده ابتدایی قرار ندارد. متن تلگراف می‌رساند اعتراض آیت‌الله قمی و فقه‌های مشهد بر مبنای همان نگاه مکتب سامرا، البته این بار از منظر سلطه فکری بیگانگان است. بر اساس اصل «الاسلام یعلوا و لایعلی علیه» نبایستی شرایط به گونه‌ای فراهم می‌شد که بیگانگان از چنان آزادی عمل برخوردار می‌شدند که غلبه تفکر اسلامی در ایران خدشه‌دار می‌شد. لازم به ذکر است تبلیغات مذهبی غیر اسلامی در ایران با فعالیت میسیونرهای مذهبی غربی آغاز شد. این امر در نگاه بسیاری از مذهب‌یون ایرانی نوعی تلازم سلطه مذهبی بیگانگان با جنبه‌های دیگر سلطه آنان بود؛ اتفاقی که قبل از سلطنت رضاشاه موجب اعتراض فقها شد.

مهدیقلی هدایت که برخلاف تیمورتاش، وزیر دربار پهلوی، به زبان اهل دیانت آشنا بود، سعی کرد باب مکاتبه با فقه‌های مشهد را گشوده بگذارد. از همین رو با ارسال تلگرافی به آنان، ورود دولت را به عنوان «مسئول حفظ شعائر اسلام و وقایع انتظامات مملکت اسلامی» به این موضوع برای جلوگیری از «اختلال و اغتشاش و تحریک» افرادی بیان کرد که در

پوشش دین و «عناوین مقدسه» در صدد اجرای «مقاصد مفسدت جویانه خود» هستند. هدایت با مدد از آیه‌ای از سوره آل عمران این افراد را مصداق «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» دانست. (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۱۳۷۹: ۲۴۳) پاسخ آیت‌الله قمی و فقهای مشهد اما نشان از شکافی میان اهل دیانت و اهل سیاست در دوره پهلوی داشت که رو به تزاید بود. فقهای مشهد هر چند سعی کردند میان نهاد دولت و نهاد سلطنت تفاوت قائل شوند، اما انتقاد آنان نسبت به روندی بود که از سلطنت پهلوی آغاز شده بود. آنان حتی در پاسخ خود اشارت و کنایاتی به مسلوب‌الاختیار بودن رئیس‌الوزرا کردند که گویی ریاستی بر دولت خود ندارد: «بدیهی است باید اولین وظیفه دولت اسلامی چنانچه اشعار فرموده، رفع منکرات شرعیه و حراست نوامیس الهیه باشد، ولیکن متأسفانه همواره اولیای امور خود را مصداق کریمه لم تقولون ما لاتفعلون قرار داده، والا اگر بیانات رئیس محترم دولت را سایر افراد هیئت دولت نیز تعقیب و تبعیت می نمودند، چگونه ممکن بود در مرکز اسلام احزابی جدید [با] عناوین مختلفه برخلاف شریعت اسلام تشکیل و شیوع منکرات و قبایح در مرکز به حدی برسد که آن را صورتاً رفته رفته از ممالک اسلامی خارج نماید؟» (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۱۳۷۹: ۲۴۵-۲۴۴) در واقع فقهای مشهد در کنایه خود به مسلوب‌الاختیار بودن رئیس‌الوزرا به مبسوط‌الید بودن تیمورتاش اشارت داشتند، نکته‌ای که سال‌ها بعد مخبر السلطنه در خاطرات خویش بدان اعتراف کرد (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۷۱). آنچه اما در اعتراضات قمی و فقهای مشهد جایگاه خاصی داشت، نقش تیمورتاش در راهبری حزب ایران نو بود؛ حزبی که دو شاخصه مهم ایدئولوژی روشنفکران طرفدار سلطنت رضاشاه، یعنی ناسیونالیسم باستان‌گرا و تجدد غربی را نمایندگی می‌کرد. شاکله اصلی حزب را جمعیت ایران جوان تشکیل می‌داد؛ جمعیتی که از جذب گروهی از جوانان تحصیل‌کرده در غرب تأسیس شده بود. ایران جوانی‌ها در فصل اول مرامنامه‌شان در ذکر از مسائل سیاسی به مواردی چون «استقرار حکومت عرفی در ایران و تجزیه امور مدنی از مسائل روحانی»، «الغای محاکم خصوصی و ارجاع کلیه امور به محاکم عرفی عمومی» و «برقرار کردن نظام اجباری عمومی بدون امتیاز طبقاتی» اشاره کرده بودند (اسنادی از مطبوعات و احزاب در دور رضاشاه، ۱۳۸۰: ۳۳۰-۳۲۹). جمعیت ایران جوان در حزب ایران نو مستحیل شد با حزبی که «ریاست عالی» خود را با رضاشاه می‌دانست (همان: ۲۹۴).

با چنین اهدافی که از رویه و مرام حزب ایران نو بیان می‌شد، طبیعی بود فقیهان مشهد بخشنامه رئیس‌الوزرا در ممنوعیت امر به معروف و نهی از منکر را گامی در جهت اهداف حزب جدیدالتأسیس بدانند. از همین رو اعتراض به این بخشنامه بیشتر متوجه حزب ایران نو بود.

نامه چهار فقیه برجسته مشهد، حسین طباطبایی قمی، محمد نجفی (آقازاده) احمد خراسانی (کفایی) و مرتضی آشتیانی، در مهرماه همان سال از طریق یکی از فقهای تهران به رضاشاه، می‌رساند فقیهان سعی داشتند در مخالفتشان با ایران نو حساب شاه را از وزیر دربارش جدا کنند: «... اخیراً خبر تشکیل دادن حزبی در تهران بر ضد دیانت رسید و سکوت در این موقع موجب مسئولیت تامه در پیشگاه حضرت احدیت جلت عظمته بوده، لهذا از این داعیان اقدام و مبادرت به تصدیق و استدعای اتفاق و اتحاد از قاطبه علمای اعلام و حجج اسلام دامت برکاتهم شد و نیز نظر به حسن عقیده به علاقه‌مندی ذات مقدس شاهنشاه معظم به دیانت شرحی حضور مقدس ملوکانه معروض داشت و جوابی هم که موجب مزید امیدواری بود، زیارت شد.» سپس فقیهان خراسان از دیگر فقهای بلاد دعوت کردند آن‌ها نیز به رویه آنان تاسی نموده و از شاه درخواست جلوگیری از تشکیل چنین احزابی نمایند. آنان همچنین به شاه انذار دادند «عظمت استقلال سلطنت» در همراه بودن آن با «قوت دیانت» است (آرشیو مرکز اسناد نهاد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار پهلوی اول، ش ۷۱۷۴). البته این همراهی ظاهری نهاد سلطنت با نهاد روحانیت موقتی بود. حوادثی در راه بود که رضاشاه عقب‌نشینی از سیاست‌هایش را به‌منزله شکست می‌دانست.

### ۳-۱. مقاومت در مقابل قانون نظام‌وظیفه اجباری

هرچند فقهای مشهد در نامه خود از پاسخ دلگرم‌کننده رضاشاه درباره حزب ایران نو خبر دادند، اما در حیص و بیص چالش بر سر حزب، واقعه‌ای دیگر رابطه فقیهان و سلطنت پهلوی اول را تحت تأثیر قرار داد. اجرای قانون نظام‌وظیفه اجباری که از جمله آمال روشنفکران هوادار رضاشاه بود، از جمله قوانینی بود که جامعه ایران را از ساختار سنتی خارج و یک ارتش منسجم ایجاد می‌کرد. آغاز این روند با تصویب «قانون سربازگیری» در تیرماه ۱۳۰۱ در مجلس چهارم بود (تاریخ نوین ارتش ایران، بی تا: ۱۴۹-۱۴۸). سپس در شانزدهم خرداد

۱۳۰۴ قانون نظام اجباری از تصویب مجلس گذشت. ماده اول این قانون تصریح می‌کرد «کلیه اتباع ذکور، اعم از سکنه شهرها و قصبات و قرا و ایلات و عشایر و متوقفین خارج از کشور» از اول سن ۲۱ سالگی به مدت دو سال مکلف به خدمت سربازی هستند (صورت مذاکرات دور پنجم تقنینیه، ج ۱: ۸۷۶).

یک سال و اندی پس از تصویب قانون مذکور، آیت‌الله سید حسین قمی در دیدار با دادور، والی ایالت خراسان، خواستار استثناء در اجرای آن شد. آیت‌الله وضع این استثناء را نیز بر مبنای سیر قانونی طلب کرد: «یک ماده از مجلس، دولت بگذراند که شهر مشهد از نظام اجباری به احترام آستانه مقدسه همیشه معاف باشد.» به گفته قمی، چنین خواسته‌ای در میان اهل تسنن سابقه داشته که «در اماکن و مزار خودشان این استثنائات را داشته‌اند.» مطابق همین گزارش، آیت‌الله آقازاده نیز چنین تقاضایی داشته است (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار پهلوی اول، ش ۳۲۳۵). موضع‌گیری‌های آیت‌الله قمی در مذاکره با دادور که پس از تلگراف رضاشاه به او صورت گرفته، نشان از مشی میانه‌روی او در قبال سلطنت پهلوی در ابتدای آن دارد. از آن جمله وی خواستار منع فروش مشروبات الکلی و لغو عواید آن در شهر مشهد شد. وقتی که رئیس ایالت عواید آن را برای تأمین هزینه‌های «قشون و قوای تأمینیه مملکت اسلامی» لازم دانست، آیت‌الله در پاسخ گفت: «مشهد را برای این گفتم که چندان به عایدات لطمه وارد نیاید، مثل مالیات اصناف لغو کنند، قائم‌مقام دیگری برقرار شود که [در] مشهد این بساط دایر نباشد و برای حضرت رضا از خاک پای همایونی این استدعا را دارم.» قمی در این دیدار راجع به «اصلاح آستانه مقدسه»، تأخیر در ثبت «سجلات در مشهد» و جلوگیری از کشف حجاب با این عنوان که «باید کوشش کنید زن‌ها روشن [را] باز نکنند» صحبت کرد. تیمورتاش اما تقاضاهای قمی را غیر عملی دانست، در عین حال به دادور توصیه کرد «البته نباید به ایشان این نکته را گفت و هر نوع هست، باید باری به هر جهت گذراند.» (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار، ش ۳۲۳۵)

در اصفهان به‌عنوان صاحب‌کهن‌ترین حوزه شیعی اما اوضاع از لونی دیگر بود. وقتی قانون نظام وظیفه در اوایل مهرماه ۱۳۰۶ به مرحله اجرا درآمد، مخالفت‌ها از جانب فقها به رهبری حاج‌آقا نورالله اصفهانی، برادر آقا نجفی، شدید بود. به گزارش محمدعلی مکرم، مدیر روزنامه ملی سپاهان و از مخالفان حاج‌آقا نورالله، فقیه اصفهانی، پیش از آمدن هیئت نظارت

بر سربازگیری به اصفهان، تحریکات علیه آن را آغاز کرده بود (فرازی از زندگانی سیاسی حاج آقا نورالله اصفهانی به روایت اسناد، ۱۳۸۴: ۲۳۳). گزارشی که نظام‌الدین حکمت، حاکم اصفهان، برای تهران ارسال کرده، حکایت از همراهی تمامی طبقات مردم در اعتراضات دارد تا آنجا که «مسلمان و یهودی و ارمنی باهم در این کار متفق» بودند (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۳۶). به نظر می‌رسد رفتار حکومت در این باره خشن بوده یا آن‌که نتیجه اعتراضات برای فقهای اصفهان چندان راضی‌کننده نبوده که آنان در اواخر مهرماه تصمیم به مهاجرت به قم گرفتند.

فقیهان اصفهان که با عنوان هیئت علمیه اصفهان مکاتبات و بیانیه‌های خود را صادر می‌کردند، در آستانه مهاجرت به قم در بیانیه‌ای خطاب به فقهای بلاد از آنان خواستند «از هر بلدی یکی از حجج اسلام حرکت به تهران نمایند و حضور اعلیحضرت عریض خود را عرضه دارند. چنانچه از اصفهان هم حرکت خواهند فرمود. اعلیحضرت به‌خوبی می‌دانند که حفظ استقلال مملکت متوقف به حفظ دیانت است و عریض صادقانه داعیان را به موقع اجرا خواهند گذاشت.» (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۴۲-۴۱) آیت الله قمی و فقهای مشهد نخستین گروه از فقهای بلاد بودند که از تصمیم مهاجرت استقبال کردند. در واقع فقیهان ارض اقدس رفتارهای دولت در اجرای قانون نظام‌وظیفه را در ادامه بخشنامه منع امر به معروف و نهی از منکر می‌دیدند. از همین رو در ابتدای نامه خود به فقهای اصفهان نوشتند: «البته ملتفت هستید و مشاهده می‌فرمایید که از تهاجم اعدای دین، داخلی و خارجی، به مقام روحانیت و دیانت و معیشتان در ترویج پاره‌های از مسالک قدیمه و جدیده منافیه با دیانت حقه و مضره به مملکت اسلامیه چه مفسد روی داده و به چه اندازه مقام روحانیت و دیانت روی به انحطاط و ضعف آورده است و اگر خدای نخواست امروزه حماه دین اندک مسامحه و تعللی ورزند و چند صباحی دیگر بدین منوال بگذرد، مظنه آن است، بلکه قطعی است، برسد کار به‌جایی که به‌کلی عنان را از کف حماه دین خارج و قوانین اسلام و حدود الهیه از بین رفته، بلکه اساس اسلام منهدم گردد.» قمی و همگنانش چاره مقابله با چنین وضعیتی را در «طریق اتفاق» و تحکیم «ارتباط» میان فقهای بلاد می‌دانستند. در واقع آنان اتحادی سراسری از فقیهان را خواستار بودند که «از اقدامات و حوادث یکدیگر را بدون مسامحه و تعلل مطلع ساخته و در هر حال معاضد و معاون هم باشند و اولین وظیفه خود را حفظ اساس اسلام قرار داده بر

تمام وظایف خود حتی وظیفه تعلیم و تعلم بر فرض مزاحمت مقدم دارند.» از نامه فقهای مشهد برمی آید آنان این امر را با دیگر فقهای بلاد در میان گذاشته اند. همچنین خودشان بر همراهی با فقهای مهاجر تأکید ورزیدند. (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار پهلوی اول، ش ۲۸۲۶) گزارش محمود جم، حاکم کرمان، نیز حکایت از میدان‌داری فقهای خراسان در ایجاد اتحاد بین فقهای بلاد دارد. جم هم اقدامات علما را در ادامه مخالفت با تشکیل حزب ایران نو و اقدامات دولت در مدرن شدن جامعه می‌داند. (همان‌جا، همان) همچنین آنان جزو اولین گروهی بودند که تصمیم به اعزام نماینده به تهران گرفتند تا درباره قانون نظام وظیفه به مذاکره با دولت بنشینند. اقدامی که با مخالفت تیمورتاش مواجه و در این باره به حسن رئیس، والی خراسان، نوشت: «... قصد از آمدن آقایان چیست؟ اگر مسئله نظام اجباری است، زحمت بیخود نکشند...» (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۵۵)

این همنوایی و همراهی‌ها اما پشتوانه‌ای برای مهاجران شد. یک روز پس از اعلام تصمیم فقهای مشهد در اعزام نماینده، هیئت علمیه اصفهان در تلگرافی به رضاشاه در چهارم آبان ۱۳۰۶، از او «تعطیل در اجرا و تجدیدنظر» در قانون نظام اجباری را خواستار شد (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۵۲). درخواستی که با پاسخ منفی شاه مواجه گردید. او در پاسخ مهاجرین را متوجه مافوق بودن قانون ساخت: «... از تذکار این کلمه متأسف هستم که آقایان هنوز متذکر نیستند که هیچ مورد و مقامی در مملکت ایران حق ندارد که در مواد قوانین مصوبه مجلس شورای ملی عموماً اعمال نظر و یا تجدیدنظر نموده و یا در الغا و اصلاح آن ابراز عملی نمایند.» او در ادامه، آنان را به «عدم اطلاع» از نتایج این قانون در رفاه جامعه نواخت و اقدام به مهاجرت را «خسارت» برای «طبقات اهالی اصفهان» دانست (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۵۴-۵۳). هرچند دربار پهلوی از رد تقاضای مهاجران دم می‌زد، اما انسجامی که در بین مراجع قم و نجف و فقهای بلاد درباره مهاجران به وجود آمده بود، قابل چشم‌پوشی نبود. از همین رو وقتی آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی از رضاشاه تقاضای اعزام تیمورتاش برای مذاکره با مهاجران را کرد، از سوی دربار پذیرفته شد (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۵۷-۵۶). البته نماینده دربار، تیمورتاش، با وجود حضور در قم برای مصالحه سرسختی نشان داد. به طوری که در دیدار با علمای مهاجر از عدم تزلزل دولت در قبال اقداماتشان سخن گفت: «طول اقامت آقایان در قم برای دولت ایجاد هیچ نوع نگرانی

نکرده و در هر حال ممکن نیست باعث تزلزل قانون بشود.» او همچنین به شاه توصیه کرد مذاکرات را وانهد که مهاجران «خودشان به تدریج متفرق خواهند شد.» (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۵۹) رضاشاه هم با نظر وزیر دربارش موافق بود و حضور او در قم را تنها برای «رعایت احترام و تقاضای حاج شیخ عبدالکریم» دانست و هرگونه مذاکره را رد کرد (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۶۰).

با این همه، دولت مجبور به عقب‌نشینی از نظر خود مبنی بر رد مذاکره شد. نمایندگان فقهای مشهد، شیخ محمد قوچانی و شیخ محمد نهاوندی، به قم رسیدند. اعتراضات هم به شهرهای دیگر همچون شیراز، یزد و کاشان رسیدند. از همه مهم‌تر، آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، مرجع مقیم نجف، در دیدار با محمود ارفع، ویس کنسول ایران در این شهر، از اوضاع ایران اظهار نگرانی کرد و از منع امر به معروف و نهی از منکر انتقاد نمود. در فحوی کلام آیت‌الله نوعی تهدید دولت نیز وجود داشت: «... می‌ترسم عاقبت این اوضاع منجر به اغتشاش ایران بشود.» (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۶۶-۶۵)

گسترش اعتراضات هرچند خبر خوشی برای مهاجران بود، اما اعتراض اهالی شیراز موجب شد مهم‌ترین ضلع اتحاد فقها صحنه اعتراض را ترک گوید. در حالی که مهدیقلی هدایت، رئیس‌الوزراء، به‌عنوان یک فرد میانه‌رو و دارای روابط نیکو با فقیهان برای مذاکره با مهاجران و معترضان وارد صحنه شد، کارگزاران حکومت در خراسان سعی کردند آیت‌الله قمی و همراهانش را از همراهی با حاج آقا نورالله منصرف سازند. آن‌چنان‌که هدایت می‌نویسد، عیب کار تیمورتاش آن بود که «در مذاکرات با سفارتخانه‌ها زبردست است، اما زبان علما را نمی‌داند.» (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۷۵) بر این اساس با تأیید رضاشاه، هدایت نامه‌ای به زبان دیانت به فقهای مهاجر نوشت و به استناد احکام جهاد به آنان گفت: «اگر شب دزدی به خانه بیاید، جوانان خانه را می‌رسد که دفاع کنند یا پیرمردان را؟ مملکت خانه ملت است و دفاع کار مردان و امانده نیست و باز در حکم جهاد، عموم مسلمانان شریک‌اند.» این نامه با مرافقت و موافقت هیئت علمیه اصفهان مواجه شد. از همین رو، هدایت در نامه‌ای دیگر خواستار مذاکره طرفین شد (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۷۶). در این میان، والی خراسان در تلاش بود فقیهان مشهد را از صف مخالفان جدا سازد. حسن رئیس در تلگراف رمزی که به تاریخ هفتم آذر ۱۳۰۶ به وزارت دربار ارسال کرد، از «رفع نگرانی» در این ایالت نگاشت. به گفته

والی، ایالت خراسان «سخت مورد نگرانی» بود و نزدیک بود «وسیله اجرای نیت سوء ماجراجویان» قرار گیرد. این نگرانی اما رفع شده بود. فقیهان مشهد که باوجود دوری از مرکز توانسته بودند در قضیه مهاجرت مدیریت و ریاست معنوی خود را به رخ مرکز نشینان بکشند، به مدعای رئیس، «علما هم خوب اداره شده، مطلعم به وسیله شیخ محمد قوچانی و شیخ محمد نهاوندی، نمایندگان خود، به علمای قم سخت نوشته‌اند باید مراجعت کنید. اگر موافقت نکنند، نمایندگان علمای خراسان به مشهد مقدس رجعت نمایند. می‌گویند ابداً با آن‌ها موافقت نداریم.» (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار پهلوی اول، ش ۸۸۲۴). پاسخ عبدالحسین تیمورتاش که به صورت رمز برای والی خراسان مخابره شد، در تحلیل چرایی رفتار فقهای مشهد می‌تواند راهگشا باشد. به طوری که وزیر دربار نوشته، اقدام حسن رئیس به اطلاع شاه رسیده و «الطاف همایونی توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی ابلاغ گردید.» در ادامه، تیمورتاش از والی خراسان می‌خواهد «در تکمیل اقدامات سابق» عمل کند تا علما به «شیخ محمد قوچانی و شیخ محمد نهاوندی تلگراف بکنند که از قم رجعت نمایند.» (همان‌جا، همان) دو روز بعد (نهم آذرماه) والی خراسان از پیام آنان به نمایندگان‌شان خبر داد که از آن‌ها خواسته بودند حتی باوجود عدم پذیرش مراجعت از سوی مهاجران، آنان به مشهد بازگردند (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه نخست‌وزیری، ش ۶۰۰). دو تلگرافی که فقیهان مشهد به نمایندگان‌شان و مهاجران نوشتند، علت تغییر موضع آن‌ها را روشن می‌کند. آیات مقیم ارض اقدس از شنیده‌های خود خبر دادند که در شیراز «غوغایی» شده و «اعلان جمهوریت» داده‌اند. آنان از نمایندگان‌شان خواستند از فقهای مهاجر بخواهند «فوراً تلگرافی به آقایان آن صوب در ردع و منع اهالی بفرمایند و تنبیه فرمایند اهالی را که علمای اعلام به وجهی به این گونه خرافات و القانات مساعد نیستند، بلکه حتی الامکان جلوگیری خواهند نمود.» بر این اساس، نمایندگان خود را به «ترک توقف» توصیه کرده بودند. (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار پهلوی اول، ش ۸۸۲۹) در نامه‌ای که فقیهان خراسان به حاج آقا نورالله و فقهای مهاجر نگاشته‌اند، جزئیات بیشتری از دلایل این تغییر موضع آشکار می‌شود. آنان در این نامه علاوه بر اشاره به «غوغای شیراز» و «اعلان جمهوریت» در «آن نواحی» از توطئه بیگانگان خبر می‌دهند: «به ملاحظه پاره‌ای [مذاکرات که بین دولتین شنیده می‌شود، لازم است که آن جنابان از روی تأمل و بصیرت در

تعقیب مقاصد ملیه اقداماتی فرمایند که به محذوریات واقع نشویم.» (همان‌جا، همان) حسن رئیس در گزارش رمزی که از این دو نامه فرستاده، می‌نویسد: «هرقدر تصور شود، بیشتر از آن، علمای خراسان با شیراز مخالف و نسبت به آن‌ها به واسطه اخبار بد عصبانی هستند. علما خوب اداره شده‌اند.» (همان‌جا، همان) به نظر می‌رسد والی خراسان نیز به‌مانند رئیس‌الوزرا با زبان دیانت با فقها سخن گفته است. نگرانی از سیاست‌های شوروی و بریتانیا که در کشور سابقه داشت و مسئله جمهوریت دو نکته‌ای بود که موجب نگرانی فقها به‌ویژه آیت‌الله قمی بود. آنچه اعلان جمهوریت در شیراز را با تردید مواجه و شائبه طرح آن را در خراسان به‌وسیله کارگزاران رژیم تقویت می‌سازد، مواردی چند است. با توجه به مکاتباتی که هدایت با سید نورالدین شیرازی درباره اعتراض به نظام‌وظیفه و حمایت از مهاجران دارد، (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۷۶) معلوم می‌شود رهبری مخالفان در شیراز با او بوده است. سید نورالدین مجتهدی است که پس از شهریور ۱۳۲۰ با تأسیس حزب برادران فعالیت‌های سیاسی پر سروصدایی داشت. درگیری‌های حزب او با اعضای تشکل‌ها و احزاب سیاسی در دوره نهضت ملی شدن صنعت نفت زیانزد است. هیچ گزارشی در منابع اما از اعلان جمهوریت در شیراز توسط معترضان وجود ندارد و هدایت نیز اشاره‌ای به این موضوع ندارد.

در گزارش حسن رئیس نکته‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد خبر اعلام جمهوریت تنها در خراسان بوده است. خبری که تحت کنترل کارگزاران دولتی قرار داشته است: «در مسئله گفتگوها و زمزمه جمهوریت در فارس که در مشهد مقدس به انواع مختلف اشاعه‌هایی هست و شدیداً مراقبت می‌شود، علمای اینجا فوق‌العاده عصبانی هستند و متعرض و هرقدر تصور بفرمایند، بیشتر از مخالفت می‌باشد. اظهارکننده این لفظ را کافر [و] مرتد می‌دانند.» از آنجاکه مخبره تلگراف فقها به جهت دولتی بودن پست و تلگراف در اختیار والی بود، وقتی آنان نامه‌ای درباره جمهوریت به شیراز و دیگر فقیهان بلاد نگاشتند، والی خراسان درباره مخبره نامه‌ها می‌نویسد: «بنده قبل از آن‌که ضرورت اقتضای این تلگراف‌ها را از اعلی حضرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه استعلام کنم، صلاح ندیدم همچو تلگراف‌هایی مخبره شود.» جالب آن‌که تیمورتاش هم در پاسخ استعلام رئیس نوشت: «مخبره تلگراف در باب جمهوریت فعلاً لزومی ندارد. ان‌شاءالله همین چندروزه آقایان مراجعت خواهند کرد.» (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار پهلوی اول، ش ۸۱۹)

در این میان آیت‌الله قمی با توجه به حساسیتی که به سلطه بیگانه داشت، از دیگر فقهای مشهد نسبت به این مسئله حرارت بیشتری داشت. تا آنجا که در جلسه با والی، حاج آقا حسین گفته بود: «حاضرَم اگر اجازه بدهند، حرکت طرف قم نمایم، شیخ عبدالکریم را برداشته به فارس بروم، با خون و هستی خود به فنای گویندگان این حرف کفر آمیخته که مخرب دین و دولت هستند، پردازم.» (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار، ش ۸۸۱۹)

پس از مشروطه تا پایان دور سلطنت رضاشاه به‌ندرت یک حرکت فرهنگی و سیاسی مشترک و منسجمی از سوی فقها در مقابل سیاست‌های رسمی ایجاد می‌شد. رویدادهای پس از مشروطیت اعتماد و خوش‌بینی آن‌ها را نسبت به تحولات سیاسی و فرهنگی که از سوی دولت و یا اقشار غیرمذهبی موردحمایت قرار می‌گرفت، از بین برده بود. در این میان البته داستان جمهوری خواهی رضاخان یک استثنای مهم به حساب می‌آید. تقریباً تمام فقهای برجسته و مشهور هم‌صدا با این جریان به مخالفت برخاستند و با اتحاد با گروه‌های مختلف جامعه و با درپیش گرفتن یک سیاست یکدست رضاخان و حامیانش را وادار به عقب‌نشینی کردند. این تجربه اما پس از آن هیچ‌گاه از سوی فقیهان در عصر رضاشاه مورد استفاده قرار نگرفت و در عوض، جدایی و عدم اتحاد آن‌ها در برابر عرفی سازی جامعه وجود دارد.

بدین ترتیب جمهوری خواهی اگر در دوره‌های رضاخان را با چالش مواجه ساخته بود و حتی ممکن بود با توجه به مخالفت سرسختانه سید حسن مدرس در مجلس پنجم ریاست وزرایی اش را از کف بدهد، حال در دوره سلطنتش شایعه اعلام آن در نقطه‌ای از کشور چاره‌ساز شد. جمهوری خواهی با توجه به تجربه اتحاد جماهیر شوروی و ترکیه در نزد فقهای شیعه کلمه منحوس‌های شمرده می‌شد. اشاره فقها به مذاکرات بین دولتین در نامه‌ای که به فقهای مهاجر نوشتند، در واقع بیم از رد پای بیگانگان در چنین حوادثی بود. با خروج مهم‌ترین اتحادیه فقها از اتحاد مخالفان، جبهه مهاجران تضعیف شد. فقیهان خراسانی تنها خواسته‌شان درباره مهاجرین آن بود که «نسبت به مستدعیات علمای متوقف قم ولو به یک قسمت کوچک خیلی مختصر هم باشد، موافقت بفرمایند که عنوانی برای رجعت و تفرقه آورده باشد.» (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، پایگاه وزارت دربار، ش ۸۸۱۹)

با چنین وضعیتی، مذاکره هدایت با حاج آقا نورالله تسهیل شد. نهایت، مذاکرات منجر به پیشنهادهای فقهای متحصن در قم به مهدیقلی هدایت و تیمورتاش گردید. متحصنین در

ارائه پیشنهادهایشان از همراهی با سلطنت پهلوی سخن گفتند و از سوءاستفاده «مفسدین و بدخواهان دین و دولت» از اجتماعشان تبری جستند. گویا آنان نیز به مانند فقهای خراسان از توطئه بیگانگان بیم داده شده بودند. بر این مبنا از درخواست اولیه خود مبنی بر لغو قانون نظام اجباری عقب نشسته و بر لزوم آن تأکید نمودند. در مقابل، خواستار تجدیدنظر در آن به واسطه «سوء اجرای آن از طرف مأمورین» شدند. حضور پنج تن از فقها «به عنوان طراز اول در مجلس» مطابق قانون اساسی، جلوگیری از انتشار مطالب «برخلاف دیانت و روحانیت»، «جلوگیری از منهیت شرعیه و فحشا»، تنظیم «محاضر شرعیه» و تنظیم برنامه «مدارس خارجه» مطابق برنامه «وزارت معارف و مدارس داخله» از دیگر تقاضاهای هیئت علمیه اصفهان بود (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۱۲۲-۱۲۰). هدایت و تیمورتاش هم اگرچه با این پیشنهادها موافقت کردند، اما بیانیه خود را به گونه‌ای تنظیم کردند که اجرای تقاضاهای متحصنین موکول به آینده و مشروط به شرایط می‌شد. آنان با قبول آن که «هر قانونی ممکن است معایبی داشته باشد که پس از عمل و تجربه باید درصدد رفع آن» برآمد، وعده تجدیدنظر در قانون نظام اجباری را در مجلس دادند. حضور پنج تن از فقها را منوط به معرفی «بیست نفر از مجتهدین درجه اول و مطلع در مقتضیات زمان» به مجلس کردند. مراقبت مأمورین بر جلوگیری از مطالب مطبوعات و علاقه‌مندی دولت به «جلوگیری از منهیت شرعیه» پاسخ دغدغه‌های فقهای بلاد در این دو حوزه بود. محاضر شرعیه هم مشروط به تصویب مجلس شد (فرازی از زندگانی سیاسی...، ۱۳۸۴: ۱۲۴-۱۲۲). بدین ترتیب اولین چالش جدی سلطنت پهلوی و نهاد روحانیت با شکاف در اتحاد فقها به نفع حکومت پایان یافت.

#### ۱-۴. موضع میانه آیت‌الله قمی در قبال سیاست اتحاد لباس

اتحاد لباس از جمله سیاست‌های عرفی سازی جامعه بود. این سیاست در سال ۱۳۰۷ با اجباری کردن کلاه پهلوی حالت رسمی به خود گرفت. کلاه پهلوی، کلاهی لبه‌دار بود که به همراه کت و شلوار می‌پوشیدند. از آنجاکه اطرافیان و نزدیکان شاه به توصیه وی چنین پوششی را برگزیده بودند و شبیه به کلاهی بود که ارتش جدید و متحدالشکل بر سر می‌نهاد، به «کلاه پهلوی» منسوب و شهره شد (حکمت، ۲۵۳۵: ۱۶۶). سیاست اتحاد لباس کسوت عالمان دینی را نشانه رفته بود. بهانه اما این بود که از نابسامانی در پوشیدن کسوت

روحانیت جلوگیری شود. واقعیت امر اما جز این بود. چنانچه قبل از تصویب قانون اتحاد لباس در مجلس، علی‌اکبر داور، وزیر عدلیه، بخشنامه‌ای برای اتحاد لباس در میان کارکنان وزارتخانه متبوع خود صادر کرد. در این بخشنامه لباس کلیه قضات به جز «قضات محکمه شرع» و لباس «صاحب‌منصبان پارکه تمیز» لباس جدید با «کلاه مشکی پهلوی» اعلام شد (اطلاعات، س ۳، ش ۵۱۱: ۱). نکته آن‌که عدلیه همان سازمانی بود که فقیهان تا پیش‌ازین بر آن سیطره داشتند. اتحاد لباس با مقدماتی چون جشن‌های عمومی آغاز و نهایت با تصویب مجلس هفتم در ششم دی‌ماه ۱۳۰۷ به قانون تبدیل شد. قانون مذکور «کلیه اتباع ذکور» را ملزم می‌ساخت که به «لباس متحدالشکل ملبس گردند.» هشت طبقه اما از این قانون مستثنا شده بودند. یکی، «مجتهدین مجاز از مراجع تقلید مسلم که اشتغال به امور روحانی داشته باشند.» دیگری، «مراجع امور شرعیه دهات و قصبات» البته پس از قبولی در امتحانات معین. شش گروه دیگر، مفتیان اهل سنت، «پیش‌نمازان دارای محراب»، «محدثین» البته مجاز از سوی دو مجتهد، «طلاب مشتغلین به فقه و اصول»، «مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی» و «روحانیون» غیرمسلمان در ایران (واقعه کشف حجاب، ۱۳۷۳: ۱۴). هرچند در مقابل قانون اتحاد لباس مقاومت‌هایی صورت گرفت و به قول هدایت، «بر سر عمامه زدوخوردها شد» (هدایت، ۱۳۷۹: ۳۸۲)، اما چنین رویه‌ای از سوی مراجع دنبال نشد. حاج آقا حسین قمی در همان بحبوحه اجرای قانون مذکور عازم زیارت بیت‌الله‌الحرام شد. در میانه سفر چندی در دمشق رحل اقامت افکند. در این دوره اقامت، فقیه شیعی، سید محسن امین، به دیدارش شتافت و او را به اجبار در پوشش یکسان و نظر فقها در این‌باره مورد پرسش قرار داد. آیت‌الله اقدامات پهلوی را در جهت تنظیم مملکت دانست و به‌صورت تلویحی آن را تأیید کرد. نظری که به اعتقاد سید محسن امین، از اخلاص وی برای کشورش نشان است (امین، ۱۴۰۳، ج ۶: ۱۶۹). در اجرای این قانون گویا رضاشاه در جلب نظر حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی نیز کوشیده بود. بنا به گزارشی دولتی، رضاشاه در سفری به قم در این‌باره گفته بود: «بعدازاین، احترام عمامه را معلوم نموده و بر سر روحانیین حقیقی گذاشته شود و آن‌هایی که مخرب روحانیت و دین هستند و عمامه را برای ملعبه و مقاصد شخصی به سر گذاشته‌اند، برداشته شود.» (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۱۳۷۹: ۳۴۸) بر همین مبنا بود که میرزا محمدآباد فیض قمی، از فقهای قم، به حاج آقا روح‌الله خمینی گفته بود: «این‌که بدکاری

نیست که این‌ها بیابند خوب‌ها را از بد‌ها جدا کنند.» (صحیفه امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۳۱۹) با گذشت زمان اما حاج شیخ عبدالکریم به مقاومت‌هایی در قبال قانون اتحاد لباس دست زد. از همین رو آیت‌الله توسط دولت به مسامحه در صدور جواز برای تقاضاکنندگان متهم شد (مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، ۱۳۷۹: ۳۴۹-۳۴۸).

همچنین آیت‌الله برای مدتی با دخالت نظمی و وزارت معارف در امتحان گرفتن از طلاب مخالفت ورزید، در نهایت اما مجبور به موافقت با این شرط شد که طلاب به جای اعزام به تهران، در قم امتحان بدهند (حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، ۱۳۷۸: ۱۳۵-۱۳۴). گویا آیت‌الله قمی اما همچنان به شیوه معمول در حوزه‌های دینی عمل می‌کرده و در این باره احتیاط فراوان داشته است. چنانچه واعظ خیابانی درباره کسب اجازه روایت و امور حسبه از آیت‌الله قمی به تحقیق وی از «اهل تبریز و تهران و رفقای سفر» اشاره می‌کند. پس از این احتیاطات بود که اجازات مذکور را صادر کرد (واعظ خیابانی، ۱۳۸۲: ۳۱۵). جالب آن‌که این احتیاط مربوط به دوره‌های است که آیت‌الله در کربلا روزگار به تبعید می‌گذراند و میان او و سلطنت پهلوی نقار افتاده بود. در واقع می‌توان گفت قمی این سیاست را امری حکومتی می‌دانسته که با امور شرعی منافاتی نداشت چراکه افرادی در حوزه بدون اشتغال به امور حوزوی از مواهب لباس روحانیت بهره می‌بردند. بنابراین آنچه از سیره حاج آقا حسین قمی در دوره‌های مختلف برمی‌آید، احتیاطات او در امور شرعی است. چنانچه وقتی دریافت یکی از فرزندان به‌طور منظم به تحصیل علوم دینی اشتغال ندارد، از او وجوهات شرعی دریغ کرد. همچنین از یکی از شاگردان او نقل شده، آیت‌الله حتی در هنگام سفر همراهان را از میان کسانی برمی‌گزید که در مباحث علمی با آنان شریک شود. چراکه معتقد بود «چگونه من از سهم امام علیه‌السلام استفاده کنم، در حالی که سهم امام مخصوص طلابی است که مشغول به تحصیل باشند و من مباحثه و مدرسه را ترک گفتم، گرچه در راه تحصیل هستم.» (مرحوم آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین قمی، نور علم، ش ۱: ۸۱) سید محسن امین نیز از چنین خصیصه‌ای در نزد قمی یاد می‌کند. به‌طوری‌که آیت‌الله در میانه سفر حج به هنگام اقامت در دمشق از امین بعضی از مجلدات جواهر را به عاریت گرفت تا در سفر نیز از مطالعه بازماند. چراکه حاضر نبود بدون اشتغال به امور حوزوی از مواهب آن بهره‌مند شود (امین، ۱۴۰۳، ج ۶: ۱۶۹).

## نتیجه‌گیری

رفتار سیاسی آیت‌الله سید حسین طباطبایی قمی در دور سلطنت رضاشاه ادامه همان رفتاری بود که مبتنی بر ولایت دوگانه بود. بر مبنای این نظریه، اکثر فقهای شیعه امور دنیوی و حکومت‌داری را به نهاد سلطنت می‌سپردند. اگر موضعی در قبال برخی از سیاست‌ها وجود داشت، از باب ارشادی بیان می‌شد. با این همه او در قبال سیاست‌ها و اقداماتی که شائبه تسلط مادی و معنوی بیگانگان را داشت، حساس و جدی بود. شاخصه چنین رفتاری میرزا حسن شیرازی و میرزا محمدتقی شیرازی بودند. در مقابل اما حوزه نجف اشرف در برابر استبداد سلطنتی حساسیت داشت و اوج این حساسیت را می‌توان در انقلاب مشروطه مشاهده کرد؛ انقلابی که مکتب سامرا در قبال آن سکوت پیشه کرد. آیت‌الله قمی چنین میراثی را در دور سلطنت رضاشاه پی گرفت و بر آن بود راه گفت‌وگو با او را همواره گشوده بگذارد. از همین رو در مقابل سیاست‌های نظام‌وظیفه‌اجباری و اتحاد لباس هم موضعی میانه و مسالمت‌جویانه داشت. آنچه واقعه گوهرشاد را رقم زد، همانا فرجام سیاست‌های سلطنت پهلوی بود که قصد پایان بخشیدن به مرجعیت فکری فقیهان و قطع ید آنان از نهادهای آموزش، اوقاف و عدلیه داشت. درحالی‌که قمی در قبال رفتارهای سلطنت هنوز قائل به گفتگو بود.

## کتاب‌نامه

۱. آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری.
۲. آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
۳. آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن (۱۴۱۴ ه.ق)، *نقباءالبشر فی القرآن الرابع العشر*، ترجمه عبدالعزیز طباطبایی، دارالمرتضی، مشهد.
۴. اتابکی تورج (۱۳۸۵)، *تجدد آمرانه- جامعه و دولت در عصر رضاشاه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، مقاله متیو الیوت، «ایران نو و زوال سیاست‌های حزبی در دور رضاشاه»، تهران: ققنوس.
۵. اسماعیلی، علیرضا (۱۳۸۰)، *اسنادی از مطبوعات و احزاب دور رضاشاه*، معاونت خدمات مدیریت و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۶. -----، ----- (۱۳۸۴)، *فرازی از زندگانی سیاسی حاج آقا نورالله اصفهانی به روایت اسناد*، اصفهان: سازمان فرهنگی - تفریحی شهرداری اصفهان.
۷. امین، سیدمحسن (۱۴۰۳ ه.ق)، *اعیان‌الشیعه*، ج ۶، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۸. بهبودی، هدایت‌الله (۱۳۸۸)، *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، سال ۱۳۰۱ خورشیدی، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۹. پورامینی، محمدباقر (۱۳۷۳)، *حاج آقا حسین قمی، قامت قیام*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۰. پورشالچی، محمود (۱۳۸۴)، *قزاق- عصر رضاشاه پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه فرانسه*، تهران: مروارید - فیروزه.
۱۱. *تاریخ نوین ارتش ایران (بی‌تا)*، تهران: ستاد بزرگ ارتش‌تاران.
۱۲. جعفری و دیگران (۱۳۷۳)، *واقعۀ کشف حجاب*، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۱۳. حکمت، علی‌اصغر (۲۵۳۵)، *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران: وحید.
۱۴. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، *لغتنامه*، ج ۵، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. *روزنامه مرد امروز*.
۱۶. سردار اسعد بختیاری، جعفرقلی (۱۳۷۲)، *خاطرات سردار اسعد بختیاری*، ایرج افشار، تهران: اساطیر.
۱۷. شریف رازی، محمد (۱۳۵۳)، *گنجینه دانشمندان*، ج ۱، تهران: اسلامیه.
۱۸. *صحیفه امام خمینی* (۱۳۷۸)، ج ۱۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۹. *صورت مذاکرات دور پنجم تقنینیه*، ج ۱.
۲۰. عمادزاده (بهمن و اسفند ۱۳۲۵)، «آیت‌الله قمی، جلوه»، دوره دوم، ش ۶ و ۷، صص ۲۸۵-۲۸۴.
۲۱. فیاضی، عمادالدین (۱۳۷۸)، *حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲۲. قمی، آیت‌الله‌العظمی حاج آقا حسین (۱۳۶۴) نور علم، دوره دوم، ش ۱، ص ۸۱.
۲۳. مدرس، عبدالرحمان (۱۳۴۱)، تاریخ علمای خراسان، مشهد: دیانت.
۲۴. منظورالاجداد، محمدحسین (۱۳۷۹)، مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، تهران: شیرازه.
۲۵. مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱)، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۱، تهران: زوار.
۲۶. واعظ خیابانی، علی (۱۳۸۲)، علمای معاصر، به کوشش عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم: دفتر نشر نوید اسلام.
۲۷. هدایت، مهدیقلی (۱۳۷۵)، خاطرات و خطرات، زوار، تهران.